



۲۰۱۹/۰۴/۱۳



ملک الشعراء محمد نسیم اسیر

دود مجمر !!



صدایی از دل بشکسته من، بر نمی خیزد
ازین ویرانه، آهنگ خوشی دیگر نمی خیزد
ز سوز سینه من ساز موزونی نمی جوشد
ازین بگسسته تار، افسوس صوت تر نمی خیزد
خمار آلوده چشمان ترا نازم که مست او
ز بستر جُز به دور باده و ساغر نمی خیزد
گرفته خاطر از خانقاه و مسجد ای زاهد!!
که غیر از وعظ خشک از گوشه منبر نمی خیزد
ز خواب آلوده بخت من چه میبرسی که می بینم
ز بانگ صور، این خوابیده، در محشر نمی خیزد
به راه عشق او، برخاستم از جان و دل، اما
پی تسکین جان بیکسم دلبر نمی خیزد
سپندم ساختی در مجمر افسونم افکندی
که دودی هم ازین یک دانه، در مجمر نمی خیزد

کمر بسته به قتل دوستان، مستانه می خیزی
مسلمانی چنین، در کشتن کافر نمی خیزد
سمن بوگلبنی، چون تو درین گلشن نمی روید
سهی سروی، ز سرو قامتت، بهتر نمی خیزد
(اسیر)!! از طرز گفتار تو میدانم که در محشر
چو تو، نامه سیاه سرکش خود سر نمی خیزد

ترا گفتند (اسیر) از پا فتاده، دستگیری کن
تبسم کردی و گفتی که او دیگر نمی خیزد

م. نسیم (اسیر) اپریل ۱۹۹۹م، بن المان



تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نیشته ها و سروده های دیگری از این شاعر معزز را مطالعه کنند، می
توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به فهرست "آرشیف" شان رهنمائی شوند!